

منظومہ

نوبر گلپایگان

اثر جناب سید علی روحانی

متخلص بہ " ایطفا "

برای مرتبه دوم نشر میگردد

موسسه علمی مطبوعات امری

بسم الله تبارك و تعالیٰ
نور گلپایگان

آن شنیدم بوعلی در بیت خویش
شامگاهی عبد خود را خواند پیش
گفت باوی کی غلام تیز هوش
نک صدای با زبام آید بگوش
کن تجسس بین که بودای کاردان
بد صدای پای او چون دختران
پاسخش گفت ای حکیم با کمال
مرتورا بگذشته چیزی در خیال

ز احترام علم و فضل و نام تو
 شب کسی ناید فراز بام تو
 کس نیاند از بدی سوارت گمفد
 زانکه در خوبی بود نامت بلند
 شاید این بوده صدای پای من
 گامده در گوشت ای آقای من
 گفتی نی دختری بد باکره
 دانشم را چند سازی مسخره
 زود بر شو زود بر شو زود زود
 بین صدای پای^و این دخترکه بود
 باز یاسخ گفت با شوخی غلام
 کی خداوند خرد فخرانام
 مورتوراد دختر نباشد در سرای
 تانهد بالای بام خانه پای

همچنین همسایه را دختر نبود
 پس صدای پای این دختر چه بود
 من نمیگویم که دانانستی
 در ره اندیشه بینانستی
 مرتورا باشد فزون ز اندازه هوش
 بی شکت خورده صدای پای گوش
 خود چه میدانی توای مردخدای
 کاین صدایت نامد از صحن سرای
 بنده بد باخواجه اش در گفتگوی
 خشمگین شد خواجه از گفتار او
 باز گفتش کای غلام خیره سر
 زود رو بالای بام و درنگر
 باز میآید صدای گام او
 جستجوکن بین چه باشد نام او

دختری بود او گون برگشت زن
 زود رو چالاک رو از پیش من
 باز پرس از نام و از احوال آن
 وان که بد گو شد ز وصلش کا مهران
 شد غلامک بنو فرزاز بام و دید
 کان سیه مرغ از لب بامش پرید
 برگمزد دامن همت غلام
 در پی او جست از بالای بلم
 اود وان از پیش و ای از پس دوید
 چون اجل او را بقصد جان رسید
 گفتش ای عیار برگو کیستی
 آدی دیوی که باشی چیستی
 برفراز بام ما کارت چه بود
 ره از این سو در شب تارت چه بود

راست گو ورنه بتیغ آبدار
 مینمایم پیگرت را بار بار
 گفت نی نی دزد وره زن نیستم
 سارق انبار و مخزن نیستم
 مر مرا باشد جوانی نامزد
 دور بادا از وجودش چشم بد
 عشق او آمد مرا بی تاب کرد
 دیده ام از عشق ترك خواب کرد
 چون ز راه دیگر اطمینان نبود
 از لب بام شمارا هم نمود
 چون غلامش دیدگان پاکیزه تن
 بی نباشد در بیانش مکرو فن
 گفت رمزی هست بامن راست گو
 تارها سازم تو را ای نیک خوی

راست کو آیا گل از وصل تو چید
 یا بوقت دیگرش دادی نویسد
 در جوابش گفت آری ای جوان
 شد قرین بامن نگارد لستان
 تیر غفلت نا گهان از شمت رفت
 تا نظر کردیم کار از دست رفت
 شد مصادف با هدف اما چه سود
 بعد از آن که چاره از کف رفته بود
 گفت خوش باشی برو ای راستگو
 در مکان خویشتن راحت بجو
 باز گشت از ره غلام و باز گشت
 زان قضیه آنچه را دید و شنفت
 بعد از آن با خواجه خود گفت وی
 کی یگانه بنده درگاه حسی

ای که کرده دیو شهوت را هلاک
 ای که زالایش بود جان تو پاک
 وی تجلی گاه نور کرد گار
 وی که هر رمزی به بیشت آشکار
 وصف تو بشنیده ام از هر کسی
 خود کرامت ها ز تو دیدم بسی
 گزینائی دعوی پیغمبری
 مرتورا زید بعالم سروری
 خنده می زد بر رخسار خورشید سان
 گفتش آری این چنین است ای جوان
 رفته رفته فصل دی شد آشکار
 خیمه زد سر ما بدشت و کوهسار
 شد مصمم خواجه روزی بسی گمان
 تا نماید عبد خود را امتحان

چه ره خورشید چون شد نا پدید
 آسمان تیره رخ درهم کشید
 انقلابی در هوا سخت اوفتاد
 گشت توام برف با طوفان و باد
 خواجه پنهان از غلامک با شتاب
 کرد خالی آنچه بود شرف آب
 وان غلامک غافل از کردار وی
 کوچه نیرنگی زده در کار وی
 همپوشبهای دگردر رختخواست
 رفت و خفت و بی خبر از رزمز آب
 خواجه نصف شب صدا زد کی غلام
 تشنه ام برخیزهان بردار جام
 پرکن از آب و بیاور نزد من
 کامشیم بسیار خشکیده دهن

کوزه هارا آزمایش کرد مرد
 دید شان خالی رخ وی گشت زرد
 وز تحیر دست حسرت می گزید
 نم نرمک در لجان خود خزید
 وز طریق امتحان و ریشخند
 شد نفیرخواجه زیرک بلند
 ساعتی نگذشت باز از خواب جست
 در میان رختخواب خود نشست
 بانگ برزد کای غلام بی ادب
 مرما از تشنگی خشکیده لب
 زود باش ای تیره روز نابکار
 کز عطش گردیده جانم بی قرار
 من تورا گفتم که جامی زاب پاک
 ده بمن گز تشنگی گشتم هلاک

خود تویی پرورده احسان من
 سرچرایی پیچی از فرمان من
 پاسخش گفت ای حکیم آخرمگر
 خود ننگی آب شب دارد ضرور
 ترسم از آبت دهم آرد سقم
 اوفتد جسم شریف درالم
 یا خدانا کرده بیمار گند
 در بلیاتی گرفتار گند
 خواجه را از نوب شوخی خواب برد
 باز از یادش خیال آب برد
 بی زبی آمد نفیشرش از درون
 سرنمی کرد از لحاف خود بیرون
 باز شد بیدار گفتش آب کـ
 داد پاسخ گاب نبود در سبـ

کوزه ها خالی ز آبست ایحکیم
 حیرتم افزوده زین امر عظیم
 اول شب کوزه ها پر آب بود
 غاظم آسوده از این باب بود
 بی ندانم از چه رو گشته تهی
 کوزه ها ز آب و ندانم آگهی
 گفت رو پا دلو آب از چاه کش
 زود تر آور که مردم از عطش
 بیش از اینم نیست طاقت زود خیز
 شرتی آبم بکام خشک ریز
 گفت کای خواجه برودت گشته سخت
 برف میبارد بشدت لخت لخت
 و اندرین سرمای بی حد و حساب
 گوچگونه آورم بهر تو آب

گرنهی خواهی مرا آزاد کن
 ناتوانم خاطر را شاد کن
 خود تو میدانی گذشته کار من
 تا بکی داری روا آزار من
 ناگهان بانگ موزن شد بلند
 خواجه از ستریرید ی چون سپند
 جست از جای و کشید از دل خروش
 کاین صدای کیست میآید بگوش؟
 اتفاق بلکه در شهر افتاد
 کاین منادی میزند بر بام داد
 در جواب وی چنین گفت آن غلام
 حالت چو نوست ای صدر انام
 بلکه ای فرزانه تو افسون شدی؟
 یا خدا نا کرده تو همچون شدی؟

بانگ صبح است این زبالای منار
 کز مودن می رسد ای هوشیار
 خواجه اش باخنده گفت ای مرد راد
 هیچت آید قصه دختر بیاد؟

کانشبت از سر آن سرو سہی
 داد می چون روز روشن آگہی
 گفتی ار دعوی کنی باشد روا
 یافرا موشت شده آن ماجرا
 بعد چندین سال از عهد رسول
 کافتابش کرده در ظاهر افول
 این مودن سوی مسجد تاخته
 با همه سردی وضوئی ساخته
 رفته همچون مرغ بالای منار
 مینماید نعت حسن روی یار

نیست جز تاثیر فرمان رسول

گاین موزن داردش از جان قبول

خود توئی پرورده احسان من

روز و شب دستت بود در خوان من

هم تورا باشد زمن کفش و کلاه

هم لباس و هم اناک و جایگاه

هستی من رخسار زبیران تست

چون درینم از توندا م زان تست

با وجود این همه نعمت که هست

سردیت بازوی همت را بیست

ز آب آوردن شدی در دم زبون

پس چسان ایطان بمن آری کنون؟

خواستم گز خواب بیدارت کنم

در طاریق عشق هشیارت کنم

تانخوانی بعد از این بیخبرم
 تاندانی رهنما و رهبرم
 لحظه‌ئی در گفته ات اندیشه کن
 عدل و انصاف و مروت پیشه کن
 راست گو دعوی کرا باشد روا؟
 رهبری زبید به احمد یا مرا؟
 پس نفوذ امر حق چون آتش است
 صاحب گری و نورو تابش است
 هردلی کز نورا و یابد انـ
 گردد از سرما و گرما بی خبر
 جز رضای دوست نسیارد رهی
 گر در آتش بیکرش را جاده‌ی
 در طریق عشق محبوب عزیز
 رخ نتابد از دم شمشیر تیز

دلایل سبعة راجع بحقیقت انبیا و

تحقیق در حقیقت دعوی مدعیان

هرکه آمدگت من پیغمبرم

اهل عالم را یگانه رهبرم

نی توانش ساخت رنجور و ملول

نی باسانی توان کردش قبول

باید اول چشم دانش را گشود

تیرگی هارا ز لوح دل زدود

بادرونی فارغ از بغض و عناد

باخیالی خالی از شر و فساد

زد قدم در شاهراه جستجو

تا نماید شاهد مقصود رو

در شناسائی او تحقیق کرد

حق و باطل را زهم تفریق کرد

گویند واقف بر اسرار اله ؟

یا بود مرگار و انیرا دزد راه ؟

دعویش باشد زما، لیـجـولیا؟

یا بامر (۱) ذات بآك كبریا ؟

واقف از سرنمناستش درون ؟

یا بود در عرصه دانش زبون ؟

رهبر علم است و عرفان و کمال ؟

یا که خود سرگشته راه ضلال ؟

مشرق وحی است و آیات کتاب ؟

یا خسوف روی رخشان آفتاب ؟

معدن فیض است یا از فیض دور ؟

شمع خاموش است یا مشکوه نور ؟

(۱) اشاره به آیه ۱۲۶ سوره نحل -

ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة

پای بند شهوت و آزا است و مال ؟

یاغیف و قانع و نیکو خصال ؟

بین چه دارد از علامات رسل

ناقص العقل است او یا عقل کل ؟

دزد ره گر بود بگریز از برش

ور بود حق سریفکن بر درش

در گمش را چون غلامان دار پاس

بی غم و اندیشه و خوف و هراس

هفت چیزش باید ارسادق بود

ور نباشد رهزن و سارق بود

حجت (۱) اول که دارد گفتن است

وز تکلم در معنی سفتن است

(۱) اشاره به آیه هجائیه (تلك آیات الله تتلوها

عليك بالحق فبأي حديث بعد الله وآياته

یومنون •

قفل معنی را بفتح بیان

برگشاید از در گنج نهان

حجت خود را کند یکسر تمام

همچو خورشید از برای خاصو عام

و آنچه را گوید هد نسبت بحق

چون رسولان دگر در ماسبق

ز انکم من عندی نشاید هیچکس

ادعائی کردن از راه هوس

ورنه مصداق " اخذنا بالیمین (۱)

میشود ظاهر الی " منه الوتین (۲)

(۱) اشاره به آیه ۴۵ سوره الحاقه

(لاخذنا منه بالیمین)

(۲) اشاره به آیه ۴۶ سوره الحاقه

(ثم لقطعنا منه الوتین)

گفت در قرآن خدای دادگر

گفته اش را می نمایم ای اثر

نص قرآن است فی نقل و حدیث

گفته حق "طیب" (۱) و باطل "خبیث" (۲)

"دومین شاهد (۳) و را باشد کتاب

حجت باقی الی یوم الحساب

سوره دوم زقرآن کریم

بعد بسم الله الرحمن الرحیم

(۱) اشاره به آیه ۲۹ سوره ابراهیم "الم تر

کیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة کشجرة طيبة

اصلها ثابت و فرعها فی السماء" (۲) اشاره به

آیه ۳۱ سوره ابراهیم (و مثل کلمة خبیثه کشجرة

خبیثه اجثت من فوق الارض مالمها من قرار"

(۳) اشاره با آیه مبارکه ۵۰ سوره عنکبوت

(اولم ینکفهم انا انزلنا علیک الکتاب)

(از الف لام میم تاللمتقین)

بازخوان ای صاحب رای متین

بازخوان تاباز بینی آشکار

خود چه فرموده است ذات کردگار

گفت فرمودیم حجت را تمام

یعنی از آیات خود بر خاص و عام

چند میرانی بهر سوئی فرس

رهنمای خلق آیات است و بس

آنکه ننماید حدیثش را قبول

آیتش بنماید ننماید نکول

آیت آیمد متقی را چون محک

آیت از دل برزاید زنگ شک

(۱) اشاره بایه مبارکه (سوره بقره) (الم

ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين.)

آیت آمد حجت حق تا ابد

آیت آمد فصل بین خوب و بد

آنکه نگراید به آیات خدا

روز و شب در حق وی بنماید عا

جز دعا در حق او نتوان نمود

بلکه ره بنماید شرحی و دود

سومین حجت نفوذ امر اوست

عاشقان را سرخوشی از خمر اوست

پس شك اریا شد نفوذش در میان

از حرارت گرم سازد بیت جان

باید شر آن سان حد اوت در سخن

گزیان شر جان فزاید در سندن

طاعت وی از دل و از جان کنند

مرد وزن جان در رهش قربان کنند

سرکشان سرها ناکند در نهند

تاج فرمان ورا بر سر نهند

رایت فرمان او بر باشم —————

يك بیک فرمان او اجرا شود

گرهی گفتاروی از هر گوار

شعله افروزد بدلیها همچونار

دعوتش را خلق ایمان آورند

در رهش بر کف سرو جان آورند

این چنین کس لایق پیغمبری است

شخص او شایسته هر برتری است

با چهارم حجت او ما حص —————

گشته توام ردا حزاب و ملل

هریک از احزاب عالم بی دریغ

از نیام کام بر گیرند تیغ

(نسخ هادررد (۱) اوانشا کنند)

مردم بی چاره را اغواکنند

آن بشاراتی که باشد در صحف

محو سازند ای بران احزاب اف

بروود حق که باشد در کتاب

بیشوایان با هزاران آب و تاب

معنی و تفسیر (۲) خود سازی کنند

یا که با آیات حق بازی کنند

(۱) اشاره به آیه ۷۸ مبارکه سوره بقره

(فویل للذین ینکبون الکتاب بایدیدیم ثم

یتولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا

قلیلا فویل لهم ما کتبت ایدیدیم وویل لهم

مما یکسبون) (۲) - اشاره به آیه ۷۰ سوره

بقره ^{فریق} منهم یسمعون کلام الله ثم یعرفونه من

بعد ما عتلوه و هم یعلمون

(مهرگرد چشم و (۱) قلب و گوششان)

قفل برنجینه های هوششان

عافلانند و نمیدانند بیانش

این چنین بوده است در ایام پیش

پس ناریون افکنی بر ما سبقت

این چنین شخصی بود ناطق بحق

حجت پنجم بود حمل بلا

کز بلا محکم شود بیخ و لا

استقامت (۲) در بلا یابایدش

ورند اردرهنمائی نایدش

(۱) اشاره به آیه ۶ سوره بقره (ختم الله

علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم

غشاه و لهم عذاب عظیم .

(۲) اشاره به آیه ۱۱۴ هود (فاستقم كما

امرت ومن تاب معك ولا تظفوا انه بما تعلمون

بصیر)

زانکه باشد این طریقی بر خطر

وند رین ره خفته بی حد جانور

برسراین ره سباع تیز چنگ

چنگ و دندان تیز کرده بهر چنگ

رویه و گرگ و شغال بیشمار

ایستاده برسراین رهگذار

وان که خواهد کردن از این ره عبور

دست از زبان شستنش باشد ضرور

ورزندش روپهان برسینه ریش

ورشغالانش بیازارند پیش

ور بیاویزند گرگانش بتن

ور قمیص جان نمایندش کفن

مینماید استقامت بیشتر

همچو شیر نر کند زان ره گذر

ور بود سد رهش صد کوه نـار
پای وی گردد فزون تراستوار

(سازد ازین سدره را مقصد م

با یمین صبرو (۱) پای فاستقم) (۲)

گرایا بار دچو باران برتتمش

ور برآید موج خون تاگردنش

لب نه چنانند بغیر از ذکـر هو

دیده نگشاید مگر بر روی او

و آنچه بنماید تکلم زابتدا

مرهمان را گوید انس در انتها

این چنین کس لایق فرمان بسود

بی شکی از جانب یزدان بسود

(۱) اشاره به آیه ۱۱۲ سوره هود (واصبر فان

الله لایضیع اجر المحسنین) (۲) اشاره به آیه ۱۱۴
سوره هود (فاستقم كما امرت)

حجت سادس میان مردمان
باید الفت (۱) افکند آن کامران

چون دهد بین نفوسی ارتباط

برنشانند چطه را بریک سباط

برکند از قلبشان بیخ عناد

بین شان جاری کند عقد و داد

بر تمام خلق غمخواری کند

در هدایت چطه را یاری کند

سازمان وهم را ویران کند

مردمانرا یکدل و یکجان کند

کزره الفت برای یکدیگر

بی تکلف بگذرند از جان و سر

(۱) اشاره به آیه ۶۴ سوره انفال - لو انفت

مافی الارض جميعا ما الفت بین قلوبهم ولكن الله
الف بینهم

آنکه بتواند چنین کاری کند
در حقیقت گارد شواری کند

پس بود پیغمبری در شان او

میشاید غیر از این عنوان او

حجت هفتم بحسب اقتضای

وضع قانون است واحکام خدا

وان نه قانونی که هر یک از دول

آورند و زود افتد از عمل

وان نه قانونی که چون بریا کنند

بس نواقص باشد شملغی کند

وان نه قانونی که حکام جهان

بره نفع خود گذارندش میان

وین بود قانون ذات کردگار

تا ظهور بعد ماند برقرار

نز برای جمع محدودی بود

نی برای ملك محدودی بود

حجتی تکمیل و قانونی تمام

محکم و باقی الی یوم القیلم

برامورظاهری و معنوی

هست شامل تظاهراتی

دوره ادیان به ترتیب و نظم

میرود بالا قیام اندر قیلم

چون دبستان است این ملك وجود

رتبه در رتبه صعود اندر صعود

چون کلاس سال اول گشت طی

پس کلاس سال دو آید زنی

رتبه دوازدهم چون رخت بست

رتبه سوم بجای وی نشست

آنکه میخواند کلاس سومین

کاملاً آگه بود بر دومین

(پس به حسب (۱) اقتضای هر زمان

میگردد تغییر درس کودکان

(هر کلاسی را کتابی (۲) لازم است

زانکه در هر دو از سهم کم است

در زمان امتحان آموزگزار

از کلاس سه نپرسد درس چهار

زانکه چون خواهد شد ن بر نرد بان

باید ش یک یک شدن بر لیه کان

انبیا آموزگاران حقند

گر ز عهد سابق و گر لاحقند

(۱) اشاره به آیه ۱۰۰ سوره بقره (مانند نسخ من
آیه او نسیهانات بخیر منهنها او مثلها) (۲) اشاره
به آیه ۱۰۳ سوره النحل (واذا بدلنا آیت

مکان آیه والله اعلم بما ينزل)

پادشاه غیب‌دان دادگر

از برای وحدت نوع بشر

از ننی آدم گروهی برگزید

روح وحدت در بدن‌هاشان دمید

بهر فتح باب دل‌ها را یگان

دادشان از لطف مفتاح بیان

قفل لکنت از زبانشان برگشود

رتبه شائرا از خلایق بر فزود

تا ز تاثیر بیان خویشان

برکنند از بن نهال شک و ظن

ریشه بیگانگی را برکنند

رایت وحدت به هر کشور زنند

نص قرآن مبین شاهد بود

گانبیا را مقصد واحد بود

سوره دم زقران را بخوان
 مائتان خمسه (۱) وثمانون آیه دان
 کز سما* مکرمت نازل شد
 وز عیارش نقد جان کامل شده
 گفته حق بین رسولان فرق نیست
 پس کلیم و عیسی و احمد یکیست
 اینکه میگویم دلیلی روشن است
 لانفرق شاهد قول من است
 گر بظواهر بنگری مشکوٰه ها
 نورها بینی ز یکدیگر جدا
 و بر ماهیتگی نیک و نظر
 فرقتشان نتوان نمود از یکدیگر

(۱) اشاره به آیه ۲۸۵ سوره بقره (لانفرق
 بین احمد من رسله)

قائلان امر واحد بوده اند (۱)

بوده از حق آنچه را فرموده اند

با وجود اختلافات فصول

اختلافی رخ نداده در اصول

فرع ها تغییر یابد بی شک

لیک اصل شرعها باشد یکی

انبیا از جانب حق و دود

باغبانانند در ملک وجود

دین بود بستان اصول دین درخت

شاخه ها روئیده از این بیخ سخت

در بهاران شاخه های این شجر

آورد برگ و گل و بار و ثمر

(۱) اشاره به آیه ۵۰ سوره مبارکه قمر

(وما امرنا الا واحد کلمع بالبصر)

شاخه و برگ شمار رنگ رنگ

یکدیگر را در بغل گیرند تنگ

بعد چندی میوه ها گردد تمل

افتد از هر سو خلل در انتظام

برگهارا باد بر باید ز شاخ

بر زمین ریزد فروزان سبز کاخ

شاخهارا بنگری بی بسو شده

جامه هاشان خارج از بیکر شده

لخت و عریان همچو طفلان یتیم

در فضای باغ لرزان از نسیم

ایستاده شاخه هادر انتظام

از بی تعظیم و تشریف بهر

تا کدام افتد قبول باغبان

تا کدامین را برانداز میان

باغبان کاردان هوشیار

اره گیرد ابتدای هر بهار

شاخه های بی ثمر را با طرب

دور سازد از درختان چون حطب

و آن که این علمش نباشد غمخورد

کوچرا این شاخه هارای برد

گوید شمر هر لحظه با صد سوز و آه

شاخه هارا از چه میسازی تباه

گوید شمر این شاخه هارای برم

تا نمر از شاخه های تو برم

چون زمان بار شاخ نورسید

شاخه پوسیده را باید برسد

لایق نار است شاخ بی ثمر

ماند نثر سودی ندارد بر شجر

گر بود کوتاه و گریاشد طویل
برد رختان شاخه ها از این قبیل

هی برم با اره خود سربس
تافزون بردام از بستان ثمر
چون نه می واقف تو بر اسرار من
حیرت افزوده اندر کار من

جان من این بوستان مال من است
کیست کومر خوشتن را دشمن است
کیست کومر خواهد برای خود ضرر
برزند در بوستان خود شرر

من ز تو بر گار خود واقف ترم
دور شو از من که رویت ننگم
انبیا شاهند و عالم زانشان
توسن دانش بزیر رانشان

خلق را در امر و نهی انبیا

نیست حق گفتن چون و چرا

گرچو موسی سبت را محکم کند

یا چو عیسی سبت را برهم زنند

گر نکاح دخت عم گردد حرام

حسب فرمان مسیح ای نیکام

گر دهد چون مصطفی شمس حجاز

(قبله را تغییر هنگام (۱) نماز)

این چنین یا آن چنان گفتن خطاست

زانکه او سلطان یفعل مایشاست

لاجرم از جانب رب مجید

انبیاهستند یحکم ما یرید

(۱) اشاره به آیه ۳۶ سوره بقره (قول

وجیهك شطر المسجد الحرام)

مدعی چون گفته ما بشنود

لانفرق آتش برجان زند

برنشیند بر خر جهل دغل

از نیام آرد برون تیغ جدل

برکشد تیغ زانرا از غلاف

روکند من غیر حق سوی مصاف

هی دم از ماضی و مستقبل زند

وز تعصب دعوی باطل کند

گوید افرقی نباشد در میان

بوده واحد مقصد پیغمبران

انبیا گرجانب حق آمدند

گر همه مامور امری واحدند

گروه و واحد و عیسی یکی است

پس بیان تلك فضلنا چیست (۱)

(۱) اشاره به آیه ۲۵۴ سوره بقره (تلك المرسل
فضلنا بعضهم علی بعض)

ترسم ارخاموش مانم در جواب
 عاجزم پندارد وی توش و تاب
 گرچه پاسخ داد نثر بی حاصلست
 چون براوکشف حقایق مشکل است
 ناگزیراز رمز نور آفتاب
 بادلیل عقل میگویم جواب
 بوکه برسر حقیقت پی بسورد
 چون به بیند مست بوی از هی برد
 لاجرم این آفتاب تابناک
 کز سمایی تابدا ندر سطح خاک
 در بهاران تابشی دارد خفیف
 در خور اندام گلهای لطیف
 پرده * رخسار گرا میدرد
 کودکان باغ را بی پرورد

گرم می سازد فضای باغ را
 می نهد بر عارض گلی داغ را
 رفته رفته از پرچرخ اثیر
 می زند پرچم بر اوج کاخ تیر
 بسکه می افشانند از رخساره نور
 گرم میسازد جهان را چون تنور
 از حرارت می پزد هر خلم را
 تا جهان گیرد زدیگش کلم را
 لاله ها از تابشش رنگین شود
 میوه ها از گرمیش شیرین شود
 سبک سیمین ذقن زانوار او
 بر فراز شاخ گردد سرخ رو
 زرکان زانوار او یابد عیار
 زو شود تکمیل در شاهوار

بعد شش ماه ز اول برج حمل

شش ماه دیگر کند عکس العمل

دامن گری فراچینند زدشت

از چمن گیرد طریق بازگشت

وان حرارت سازد آهنگ صعود

بارورگ شاخه هاریزد فرود

ذره های آفتاب تابناک

بر زمین کمتر نماید اسطکاک

نرم نرمك لشکر سرمای دی

آید از هرسود مادم پی زی

آفتاب بهمن واردی بهشت

هر دو پی تابد یکوه ودشت و گشت

نور خور در تیرو دی یکسان بود

درک این معنی بسی آسان بود

در زمستان و بهار و مهرو تیر
 میدمد یکسان رخ مهر منیر
 تابش و سوزندگی کاروی است
 مانع گری آن فصل دی است
 سرد و گری ز اختلافات شهور
 میشود تولیدنی از اصل نور
 ایها المنصف بگودر این مقلم
 بوده افزونتر فضیلت در کدام
 در گد امین يك فضیلت بیش بود
 آخرین را یابد آن گز پیش بود
 گرتورا باشد برین برهان جواب
 گوی کز گفت تو گردهم کامیاب
 ورنه در پاسخ مکن با ما لجلاج
 تابکی پوئی طریق احتجاج

بغض و کین و خود سری را ترک کن

معنی (۱) تلك الرسل را درك كن

آن فضیلت نیست در شمشیرتیز

و آن فضیلت نیست در جنگ و گریز

بل فضیلت ز استقامت (۲) آمده

و ز صبوری (۳) در ملامت آمده

و آنکه افزون رنج از اعدا شده

مستحق جام فضلنا شده

شاعر مائص ما او ذی بود

آنکه ریب آرد در آن مودی بود

(۱) اشاره به آیه ۲۵۴ سوره بقره (تلك الرسل

فضلنا بعضهم علی بعض) (۲) اشاره به آیه

۱۱۴ سوره هود (فاستقم كما امرت) (۳) اشاره

به آیه ۱۱۷ سوره هود (واصبر فان الله

لا یضیع اجر المحسنین)

واند رین زندان تاریک جهان
 انبیارانیز باشد امتحان
 چون مقام انبیا بالاتر است
 امتحان سختشان اندر خوراست
 آنکه شد در کوی حق نزدیکتر
 باشد شرنج و بلا یا بیشتر
 امتحان نوح چون آمد بدید
 شد دچار رنج طوفانی شدید
 آتش سوزنده بر جان خلیل
 امتحانی بود از رب جلیل
 ز امتحان شد یوسف از یعقوب دور
 ز امتحان شد دیده یعقوب کور
 امتحان افکند یوسف را بچاه
 امتحانش ساخت همچون بی گناه

جان قبطی در کف موسای جان

آفتی بود از برای امتحان

این عمل از امتحان شد آشکار

ورنه موسی را بقتل او چکار

قتل آن کافر سبب شد تا کلیم

افکند در وادی ایمن گلیم

قتل قبطی بود اسباب فرار

تا شود موسی برون از آن دیار

بعد چندی باز گردد از سفر

باید و بیضا و شعبان ظفر

دعوت از فرعون بی ایمان کند

ترك راحت در ره یزدان کند

در کمند آزمایش چون شکار

خویشتن را افکند در راه یار

که بتازد بر عصف جاد و گران

که گریزد از هجم کافران

ای بسا انواع واقسام تعب

بهر روز امتحان گردد سبب

بی سبب هرگز نگردد کار راست

بهر اجرای امور اسباب ها است

داد عیسی در ره قرب حبیب

امتحان جان بیالای صلیب

روح پاکش چون قفس را تنگ دید

برزنان تا عالم بالا پرید

بر صلیب امتحان بنهاد پای

در مقام قرب حق بنمود جای

در کفند امتحان سو بر نهاد

رایگان جان در ره معشوق داد

امتحان حضرت ختمی مآب

استقامت بود در رنج و غذاب

سیلی بوجهل را از جان خرید

پس مشقتهاکه از عدوان کشید

گاه گفتندش (۱) که این مجنون شده

از ره عقل فخر بیرون شده

گاه گفتندش که این جاد و گراست

در علم سحر نیکو ماهراست

آن یکی سنگش زدی در ره گذار

وان یکی اندر رهش افشاند خار

صبر کرد و در بلا یادم نـمـزد

غیر نـگـرد و ست لب بر هم نـمـزد

(۱) اشاره به آیه ۳۵ سوره صافات (وبقولون

ائنا لتا رگوا الهتنا لشاعر مجنون)

دید چون موج بلا از سر گذشت
 کشتی صبرش بکلی غرقه گشت

بود جان پاکش اندر اضطراب
 ناگهان آمد ز خلاقش خطاب
 (ظلم اعدا (۱) گرتورا آید گران
 نردبانی ساز و شو بر آسمان
 یابکن نقبی برو زیر زمین
 تارهایی یابی از اعدای دین
 گرتورا نبود میسر این دو کار
 در لایاکن صبوری اختیار

زین ندا جان محمد شاد شد
 جانش از هر گونه غم آزاد شد

(۱) اشاره به آیه ۳۵ سوره انعام (وان کبر
 علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفاقا فی
 الارض و السما) (

پای صبر و (۱) استقامت برفشرد
 از میان گوی فضیلت را ببرد
 گر نباشد آزمایش در میان
 چون شناسی صادقان از کاذبان
 پس لزوم آزمایش بهر تست
 این چنین بوده است از عهد نخست
 خانه دل را تهی کن از حسد
 تا قبول حضرت جانان شود
 ورنه چون بهر جهل از کبر و غرور
 میشوی از قرب فیض دوست دور
 جهد کن گاند در زمان امتحان
 وانمانی در سبق از دیگران

(۱) اشاره به آیه ۱۱۴ سوره هود (فاستقم
 كما امرت ومن تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر)

رخ متاب از آزمایشهای سخت

تا درخشد مرتورا خورشید بخت

گرتورا باشد هوای ســـــروری

باید اول از سر و جان بگنری

چون شهیدان دیار کربلا

در شرارتالم گردی مبتلا

تا شود زر وجودت زان شرار

در مقام قرب حتی کامل عیار

ای خوش آن جانی که روز امتحان

گوی سبقت را بود از هم گنان

ای خوش آن جان کونیندیشد ز تیغ

جان دهد در راه جانان بی دریغ

ای خوش آن جانی که جسمش چون حباب

در میان موج خون بی اضطراب

شد درون وی ز آرایش تہی

غوطه ور گردید در موج بہی

جان بداد و جام فیروزی گرفت

سرخط ملک دل افروزی گرفت

روح پاکش کرد زین عالم صعود

در جوار قدسیان ماوی نمود

مولوی آن شاهد بزم مراد

گزینیم قدس و خوش شاد باد

سفته بس در زمین معنوی

کرده در گوش عروس مثنوی

تا چوتو آتار اورا بنگری

بر بہ اسرار حقیقت پیبری

گفت چون آید زمان امتحان

ز ازمایش کس نباشد در امان

پس به هردوری ولی قائم است

آزمایش تاقیامت دائم است

هر که را خوی نکو باشد برست

هر کسی کوشیده دل باشد شکست

پس امام حقی قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی وهادی وی است ایراه جو

هم نهان و هم نشسته رو برو

چار شعر از منوی برداشتم

در دل اشعار خود بگذاشتم

ساختم دیوان خود را زین چهار

چون صدف زینت بدر شاهوار

تاجسته تیر فرصت از کمان

طایر مقصود را ساقم نشان

تا اجل ننهاده دستم بردهن

از ظهور انبیا گویم سخن

هر رسولی از ظهور بعد خویش

میکند ذکر علاماتی ز پیش

وان علامتها بود روز ظهور

چون عصائی در کف اشخاص کور

در حقیقت کور مادر زاد را

بی نشاید ره نمائی جز عصا

کوباد افتد اندر قعر چاه

یادرافتد ناگهان از پرتگاه

در نبی از واستمع یم ینهاد

حق عصائی در کف مردم نهاد

گرتورا نبود بگفت مایتین

روخوان در (ق) آیه اربعین

(۱) اشاره به آیه ۴۰ سوره ق (یم یسمعون

الصیحه بالحق ذالک یم الخروج)

بعدیم یسمعون آن بی نیاز
 ذلک یم الخروج آورده باز
 گرتورا باشد بقران اعتقاد
 سرمپیچ ازواستمع یم یناد
 زان منادی چونند آید بگوش
 بنه غفلت برآرازگوش هوش
 حضرتش را از دل و جان می پذیر
 تاتورا گردد معین و دستگیر
 زانکه او مرگمها را هادی است
 درک او سرخط آزادی است
 قائم و مهدی و هادی او بسود
 صیحه حق را منادی او بسود
 در چهارم آیه سجده (۱) نگر
 بین چه فرموده خدای دادگر

(۱) اشاره بایه ۲۴ سوره سجده (یدبرالامر من
 السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یم کان -
 مقدار الف سنه ماتعدون •

ذات فردی نیاز ذوالعین

درنی فرموده بافخر زمن

میشود تد بیرامراز آسمان

برزمین از جانب مارا یگان

برزمین چون امرمشد استوار

مدت یکروزماند برقرار

چون سرآمد مدت تدبیران

بازگردد برقی سان بر آسمان

درهمین آیه خدای مهربان

مدت آنروزرا کرده بیان

بسر بمصداق بیان ذوالجلال

مدت یکروز شد یک الف سال

مدت معلوم چون گردد تمام

مینماید مظهر یزدان قیام

بازاند رسوره حج در نگر

تاشوی از وعده حق باخبر

آیه ستد (۱) ز بعد اربعه

از ظلام ظن تو را آرد برون

از بی یستعجلونك بالعذاب

بر نیی لن یخلف الله شد خطاب

آن یوما عند ربك در رسید

شاهد الف سنه آمد پدید

وند رین آید به احمد شد خطاب

کز تو با تعجیل ، خواهند ی عذاب

گونا شد وعده حق را خلاق

وان بود یك روز رب بی اختلاف

(۱) اشاره به آیه ۴۶ سوره حج (ویستعجلو -

نك بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما

عند ربك كالف سنة مما تعدون)

کرده تعیین ذات پاک کرد گار

روز را الف سنه اندر شمار

میشود از واستمع یوم ینسأد

ان یوما عند ربك مستفاد

در کتاب الله بر هرامتی

حق تعالی کرده تعیین مدتی

ساعتی از آن نه کم گردد نه بیش

وان نه یکساعت عقب افتد نه پیش

گرتورا باشد بگفت ما شکی

غورکن در گفته حق اند کی

لحظه از خود پرستی درگذر

وز شرور و کبر و مستی درگذر

دیده را از زنگ غفلت پاک کن

معنی آیات را ادراک کن

در رکف آور. گوهر انصاف را

کن تلاوت سوره * اعراف را

آیه اثنان (۱) ثلثون را بخوان

تا بیفزاید تورا بر نور جان

از لکل امة تا یستاخرون

بلکه تا پایان لایستقد مون

باز با همراهی فکر عمیق

شود در سوره یونس دقیق

از لکل امة تا (۲) یستاخرون

بعد از آن ساعه و لایستقد مون

(۱) اشاره به آیه ۳۲ سوره اعراف (ولکل امة اجل

فان ااجا * اجلهم لایستاخرون ساعه و لایستقد مون)

(۲) اشاره به آیه ۵۰ سوره یونس (لکل امة

اجل اذ ااجا * اجلهم فلا یستاخرون ساعه

و لایستقد مون)

زابتد اتانتها برخوان تمام

تا که افتد طیر مقصودت بدام

گفت ذات لایزال لم یزل

هست بر هر امتی روز اجل

ساعتی از آن نه کم گردد نه بیش

وان نه یکساعت عقب افتد نه پیش

خامه * تقدیر بر هر امتی

از ازل کرده مقدر مدتی

گرتورا گفتار ما آید گران

آیه خمسون یونس را بخوان (۱)

کز مفاد آن شود قلب تو شاد

باز گردی از طریق انتقاد

شاهد دیگر ما باشد قوی

باز گویم تا بران واقف شوی

(۱) اشاره به آیه ۵۰ سوره یونس از قبل گذشت

مروا باشد حدیثی معتبر

از وجود حضرت خیرالبشر

گفت با وی شخصی از اصحاب راز

کز رموز مخفیم آگاه ساز

از کم این عقده را بنمای حل

گوچه باشد معنی یوم الاجل

نفعه یوم الاجل کی میدمد

روز مرگ مسلمین کی میرسد

بر شفتش زین سخن وجه صبیح

در جوابش گفت با صوت ملیح

صالح (۱) ارباشند و نیکو پارسا

مدت یکرروز ز ایلم خدا

(۱) اشاره به حدیث نبوی (در صفحه مجلد غیبت

بحار) وان صلحت امتی فلما یمم فاذا فسدت فلم انصف الیمم
وان یمم عند ربک الف سنة مما تعدون (در فرائد و
مناظرات الذینیه هم ذکر شده مراجعه شود)

باحلاوت زندگانی میکنند

وزخوشی‌ها شادمانی میکنند

ورفساد افتد بساز بگرگشان

نصف روز آید زمان مرگشان

باتضرع از رسول ذوالجلال

درخصوص بروزکرد از تو سؤال

ذات ختی مرتبت در سبب روز

پرده را برچید از چهر رموز

در معنی سفت و کشف راز کرد

سرمغنی رابد و ابراز کرد

گفتیم رب لاریب احد

آمده الف سنه اندر عدد

قصه کوتاه زین بیان ماجرا

بود مقصود از نظم‌ور انبیا

برنی آدم رسولان جدید
میرسند از جانب رب مجید

نص قران شاهد این گفته است
حق تعالی این گهر راسفته است
صدق گفتار مرا ای نیک خواه
سوره اعراف میباشد گواه

از نخستین آیه يك يك می شمر
در ثلاثون و ثلاث (۱) اند رنگر

از بنی آدم بخوان ای ذوفنون
رفته رفته تا ولا هم یخزنون

گفت البته رسولانی بحق
میفرستم بر شما چون ماسبق

(۱) اشاره بایه ۳۳ سوره اعراف (یا بنی آدم
اما یتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی
اصح فلا خوف علیهم ولا هم یخزنون)

وان رسولانند از نوع شما

بر شما خوانند آیات مرا

آنکه شد شایسته و پرهیزکار

ماند از هر خوف و حزنی بر کنار

یعنی انکو مظهر حق را شناخت

نقد عمر خویش را ارزان نباخت

رخ ز امواج بلا یا بر نتافت

غوطه زد تا گوهر مقصود یافت

مرتورا از نوبت کرار مثل

با خبر میسازم از بیم الاجل

تا در این ره دیده ات بینا شود

بر تو این راز خفی افشا شود

لاجرم چون کوب عیسی د مید

روز مرگ امت موسی رسید

آنکه موء من شدم به عیسی زنده شد
 روح ایمان یافت زان باینده شد
 آنکه باقی ماند در دین کلیم
 منحرف شد از صراط مستقیم
 در ظهور احمد آن شمس حجاز
 بانصاری شد اجل همدوش باز
 روح ایمان کرد زان امت فرار
 رایت یوم الاجل شد آشکار
 امتی کوروح می بخشید و جان
 بسته در دام اجل شد ناگهان
 چون زین شرب شمس حق شد جلوه گر
 قوم عیسی را اجل آمد بسر
 پس به حسب امریزدان مجید
 احمد آمد روحشان برتن دمید

عده زان مردگانرا جان بداد

یعنی اندر جان نشان ایمان نهاد

لاجرم چون سایر پیغمبران

دادشان از نو حیات جاودان

مرگ آنان مرگ جسمانی نبود

جز حیات و مرگ روحانی نبود

این اجل رمزی است ز اسرار نهان

یا که سد دیده نامحرمان

این اجل مدره ابرار نیست

مانع فهم اولوالافکار نیست

آنکه باشد دیده فکرش دقیق

بی بمعنی میبرد از هر طریق

مرکب او هام را بی میکند

منزل مقصود را طی میکند

بی بیان و بحث و برهان و دلیل

رغش در دانش می جهانند در سبیل

از سی فرسنگ چون و پس قرن

نار سیده خدمت فخر ز من

میشود آشفته روی نکوش

میکشد پارولایش را بدوش

وان يك از بی دانشی چون بوالحکم

می پسندد بر رسول حق ستم

آن يك از دانش او بیس ز وفنون

آن دگرا ز جهل بوجهل ز من

تا ابد این يك بنام و آن بننگ

آن براوج عرش و وی در گور تنگ

روح او شاد است در باغ نعیم

و این معذب رو حش از نار جحیم

از ازل بوده است و خواهد بود باز
تاقیامت این نشیب و این فراز

سید علی روحانی

درخاتمه گوید

چون جد اگر دیدم ازیاران خویش

از جدائی بود احوالم پریش

رنج غربت هجر یاران جلیـل

بود بردوش دلم حمل ثقیـل

میزدم دل را بصبر اندر محـك

از زمین طبع می جستم کمـك

کز ثمار طبع شایـد خوشه

بهر دفع رنج گیرم توشه

شاهد طبعم سخن آغاز کرد

از لبم تفل خموشی باز کرد

داستان بوعلی را سر نمود

درج جان را پر در و گوهر نمود

در ردیف نظم آوردش تمام

نور گلپایگانش داد نام

چون متاعی دیگر در کف نبود

در دلم زین داستان شادی فزود

پس بتوفیق خدای ذوالجلال

شد میسر آنچه را بودم خیال

وقت را اکنون غنیمت یافتم

از بی تحریر آن بشتافتم

لاجرم آنرا برسم ارمغان

ساختم تقدیم بنم دوستان

شاید از ایطاد بی آرند یاد

روح او را از دعا سازند شاد

خواهی از تاریخ نظم این کتاب

سال شمسی (غرق اطیب) رابیاب

ترجمه حیات ناظم
 "نور گلپایگان"

جناب سید علی روحانی فرزند مرحوم آقا سید
 عبد الله روحانی در غره رمضان المبارک سال
 ۱۳۲۱ هجری قمری در (موج پاقلعه) از توابع
 شهر بابک تولد و در رفسنجان کرمان نشو و نما
 یافته و در تاریخ چهاردهم فروردین ماه سنه
 ۱۳۲۱ ه. ش به گلپایگان مهاجرت
 اختیار و این منظومه را بیادگار مهاجرت خویش
 در آن نقطه تنظیم نموده است یکی
 از آثار ایشان "انجمن حیوانات"

است که مطبوع و منتشر می‌باشد .

بتاریخ ۹ شهرالاسماء سنه ۱۰۳ بدیع